

دموکراسی و انتخابات

محمد هدایت*

چکیده

پرسش از نسبت دموکراسی و انتخابات، یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در فلسفه سیاسی است؛ اما پاسخ‌گفتن به این پرسش، بستگی تام به نوع برداشت از دموکراسی دارد. اگر دموکراسی را تنها سازوکاری برای گردش نخبگان و مکانیزم جابه‌جایی انسان‌ها برای مدیریت قدرت بدانیم، میان انتخابات و دموکراسی چندان تفاوت بنیادین وجود نخواهد داشت؛ زیرا هر دو ابزاری است برای تحقق هدف مبهم. اما اگر قرائت هابرماسی از دموکراسی داشته باشیم و آن را حاوی فضیلت‌های گفتمانی و گفت‌وگویی بدانیم، آنگاه مقدمه‌ای برای تحقق دموکراسی و در نهایت رهایی بشر خواهد بود.

در این گفتار کوشش شده است با شرح دگردیسی مفهومی دموکراسی و بسط دموکراسی گفت‌وگویی و گفتمانی، انتخابات به مثابه یک پروسه با پیش‌شرط وجود احزاب سیاسی قدرت‌مند، از مقدمات تحقق دموکراسی قلمداد شود.

واژگان کلیدی: دموکراسی، دموکراسی لیبرال، دموکراسی رادیکال، احزاب سیاسی، دموکراسی گفتمانی.

* نویسنده، پژوهشگر و استاد دانشگاه.

طرح مسأله

پدیده دموکراسی و دموکراسی‌خواهی، امروزه بیش از هر زمان دیگر اهمیت یافته است. این مسأله تا آنجا رایج شده است که استبدادی‌ترین حکومت‌ها، عملکردها و رفتارهای خود را به دموکراسی پیوند می‌زنند و با مایه‌های هرچند کاذب، رنگ و لعاب دموکراتیک بر آن‌ها می‌پوشانند. از سوی دیگر، مهم‌ترین پیش‌شرط دموکراسی، انتخابات و مشارکت آزادانه شهروندان در تعیین سرنوشت سیاسی‌شان است. انتخابات آزاد و عادلانه، تنها مکانیزمی است که به وسیله آن آزادی و برابری به مثابه آرزوهای دیرینه انسان تحقق می‌یابد؛ بنابراین، پرسش اساسی این است که نسبت دموکراسی و انتخابات چیست و کدام‌یک غایت نهایی و آرمان بنیادین بشری است؟ این پرسش از آن جهت مهم است که دموکراسی، امروزه بیش از هر زمان دیگر اهمیت یافته و بزرگ‌ترین دستاورد بشری محسوب می‌گردد. به ادعای کسانی چون هابرماس، دموکراسی نه تنها شیوه‌ای برای به دست آوردن نقطه اجماع و توافق مردم در باره سیاست؛ بلکه به مثابه عرصه گفت‌وگو در حوزه عمومی است. از این منظر، در عصر پسامدرن اگر حقیقتی وجود داشته باشد، تنها از مجرای گفت‌وگو و مناظره عمومی تبارز می‌کند. این مناظره و گفت‌وگو تنها از مجرای انتخابات و رقابت‌های انتخاباتی امکان‌پذیر است.

اگرچه روندهای دموکراتیک به مثابه مناظره همگانی بسیار است و انسان‌ها برای هژمونیک‌ساختن منطق خویش از راه‌های گوناگون با همدیگر گفت‌وگو می‌کنند؛ ولی فرایند انتخابات به عنوان یکی از مهم‌ترین سازوکارهای سیاسی در تثبیت گفتمان‌ها و گفتارهای انسانی، نقش عمده و بسزایی دارد. انتخابات گرچه امروزه همراه با عمل و رفتارهای انسانی برای به کرسی نشاندن منطق مشخص است؛ ولی بنیاد اساسی آن را گفتار و کلام بشری به عنوان نمایاننده باورهای منطقی انسان‌ها تشکیل می‌دهد. نقطه عزیمت انتخابات در دموکراسی‌های مشارکتی یونان باستان بیانگر همین مطلب است. اکنون که انتخابات، سازوکارها و سازوکارهای متفاوتی یافته است، چگونه می‌تواند بیانگر منطق انسانی باشد؟ از همین رو، نسبت میان انتخابات و دموکراسی همواره محل نزاع و گفت‌وگوهای بسیار بوده است. این مقاله می‌کوشد رابطه منطقی و معنادار میان دموکراسی و انتخابات برقرار سازد و فهم این رابطه را تسهیل کند.

فرضیه اصلی این گفتار این است که با توجه به دگردیسی‌های مفهومی دموکراسی و نزدیک شدن مفهوم آن به بنیادهای نظری «حوزه عمومی»، قرابت بیش‌تری میان انتخابات و دموکراسی رونما گردیده است. اگر انتخابات را مناظرهٔ گفتمان‌ها و گفتارها بدانیم، برآیند آن، همان دموکراسی و یا عرضهٔ گفتار در حوزهٔ عمومی است. از این منظر، به باور هابرماس هرچه انتخابات قاعده‌مندتر و انسانی‌تر شود، دموکراسی بهتر تضمین می‌گردد. هرچه جامعهٔ انسانی از فرآیند انتخابات به دموکراسی نزدیک‌تر گردد، وضعیت کلامی آرمانی، بیش‌تر تحقق می‌یابد. در این فرآیند احزاب سیاسی به عنوان کتله‌های نمایندگی از گفتمان‌های بشری نقش عمده و اساسی خواهند داشت. در این برداشت، احزاب سیاسی نه تنها تألیف‌گر منافع گروه‌های همسود و همسو؛ بلکه به مثابهٔ بازتابانندهٔ آرمان‌های انسانی در جامعه ظهور می‌کنند و برای به کرسی نشاندن حقایق و باورها با هم‌دیگر مبارزه و مناظره می‌کنند. در این نوشتار می‌کوشیم از طریق شرح دگردیسی‌های مفهوم دموکراسی و انتخابات و ارائهٔ مفهوم جدید از احزاب سیاسی، رابطهٔ دموکراسی و انتخابات را بیان کنیم. البته که این تنها یک بیان از رابطهٔ دموکراسی و انتخابات نخواهد بود؛ بلکه نوعی قرائت از ارزش‌های دموکراتیک و سازوکارهای رسیدن به آن ارزش‌ها نیز هست. این قرائت نیز به خودی خود هیچ بار ارزشی جدیدی نخواهد داشت؛ مگر آن‌که بتواند فرآیند دموکراتیزاسیون کشورهایی چون افغانستان را تسهیل کند. از این منظر، قرائت شبه‌هابرماسی از دموکراسی و انتخابات، و نحوهٔ ارتباط دادن آن دو با یک‌دیگر، و سوسه‌انگیز و افسون‌گر بوده است؛ زیرا در کشوری که بنیادهای دموکراسی به نحو قاعده‌مند و طبیعی پا نگرفته است و از سوی دیگر همگان به دنبال تحقق بنیادهای دموکراسی هستند، ارائهٔ یک گفتمان جدید و تکثرگرایانه از دموکراسی ضرورت اساسی است.

دموکراسی و دگردیسی‌های مفهومی

معمولاً سابقهٔ دموکراسی را به یونان باستان می‌برند و درست هم هست؛ اما مفهوم و محتوای دموکراسی از یونان تا به امروز دگردیسی‌های عمیق و تغییرات گسترده‌ای را شاهد بوده است. علی‌رغم دگردیسی‌ها و تغییرات، اما دموکراسی یونانی هنوز اصیل‌ترین و ساده‌ترین نوع

دموکراسی است. اصالت دموکراسی یونانی در نحوه مشارکت همگانی و مستقیم شهروندان آن زمان است که امروزه البته جای آن را انتخابات یا دموکراسی نمایندگی گرفته است. آن چه در ظاهر صورت گرفته است، تغییرات شکلی از دموکراسی مستقیم به دموکراسی نمایندگی است؛ اما بسیار عمیق‌تر از آن تغییراتی است که در مفهوم دموکراسی به وجود آمده است. تغییرات مفهومی و محتوایی دموکراسی به شکل یک چرخه مفهومی و سیکل انگاره‌هایی است که در طی زمان صورت گرفته است. این چرخش که از نخستین مفهوم شروع می‌شود، در عصر مدرن مسیر دوری را می‌پیماید به نظر می‌رسد که از بنیادها و خاستگاه‌های اولیه خود بسیار فاصله می‌گیرد. اما با ظهور اندیشه‌های پست‌مدرنیستی و انتقادی و به مدد رشد تکنولوژی ارتباطاتی، مفهوم دموکراسی کم‌کم به خاستگاه اولیه خود نزدیک و نزدیک‌تر می‌گردد. وقتی سیر دورانی مفهوم دموکراسی را شرح می‌دهیم، روشن خواهد شد که چگونه مفاهیمی چون «حوزه عمومی»، «وضعیت کلامی آرمانی»، «کنش ارتباطی»، «جهان شهری» و «شهروند جهانی» به دغدغه‌های نخستین دموکراسی، که همان سهم واقعی افراد در تعیین سرنوشت خود است، دوباره و در یک مقیاس جهانی، دامن می‌زند.

الف) دموکراسی مشارکتی

می‌توان گفت بسیط‌ترین و ساده‌ترین مفهوم دموکراسی در یونان باستان نضج یافت و رشد کرد؛ زیرا ضرورت و الزام به دموکراسی در دولت-شهرهای یونانی منحصر به فرد و یگانه بود. هیچ سازوکاری نمی‌توانست در میدان آگورا جایگزین رأی‌دهی در مورد تصمیمات سیاسی و حتی قضایی دولت-شهر باشد.

دموکراسی یونانی در فاصله سال‌های ۵۰۸ تا ۳۳۸ ق. م بر اساس ضرورت‌های آن زمان ظهور کرد. آتن بزرگ‌ترین و در عین حال دموکراتیک‌ترین دولت‌شهر به حساب می‌آمد. در آغاز نظام لیگارشی از میان مجموعه‌ای از نظام‌های آریستوکراتیک سر برآورد و زمینه‌های تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری به وسیله مجلس را فراهم می‌کرد؛ ولی میزان مشارکت تنها به تعدادی از اشراف و اشراف‌زادگان منحصر می‌شد. به همین خاطر این سیستم به زودی جای خود را به دموکراسی

بدل کرد.^۱ در دموکراسی‌های یونانی معمولاً در سال ۴۰ بار مجالس تصمیم‌گیری برگزار می‌شد و هیأت اجرایی این مجالس به قید قرعه انتخاب می‌شدند. ریاست مجلس شورا نیز هر بار به قید قرعه تغییر می‌یافت. همه مقامات شهر نیز به قید قرعه در فواصل زمانی مشخص تغییر می‌یافتند. در حدود ۱۰۰۰ منصب دولتی هر ساله به شیوه دموکراتیک تغییر می‌کردند و بدین ترتیب گردش قدرت هیچ‌گاه باز نمی‌ایستاد. هر فردی که مسؤلیتی را در طی یک سال به عهده داشت، در پایان سال و پس از واگذاری پست خود به دیگری، مورد بازرسی قرار می‌گرفت که مبادا در طول دوران خدمت خود مرتکب خلاف به خصوص در بخش مالی شده باشد. البته مهم‌ترین مقامات منتخب هر دولت شهر، ده فرمانده اصلی نظامی بودند که در طی یک سال انتخاب می‌شدند.^۲

در دموکراسی مشارکتی یونانی هنوز بسیاری از اعضای جامعه که «شهروند» به حساب نمی‌آمدند، نمی‌توانستند در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنند؛ ولی علی‌رغم این مسأله، دموکراسی مستقیم و یا مشارکتی، بهترین نوع دموکراسی دانسته شده است. به عنوان مثال: زنان، بیگانگان، بردگان و... از آن‌جا که شهروند نبودند، نمی‌توانستند سهمی از دموکراسی داشته باشند و هیچ‌گاهی نه انتخاب می‌شدند و نه انتخاب می‌کردند؛ ولی با این همه دموکراسی یونانی کامل‌ترین دموکراسی تا کنون دانسته شده است؛^۳ چون دموکراسی تنها با مشارکت همگانی حاصل نمی‌شود؛ بلکه نیازمند تربیت و آموزش سیاسی^{۳۹۴} شهروندان به منظور ایجاد فضایل مدنی در آن‌ها است؛ بنابراین، دموکراسی تنها زمانی تحقق می‌یابد که کلیه شهروندان آموزش‌های اخلاقی و مدنی دیده باشند. شهروندان افراد آگاه در حوزه عمومی‌اند که دارای آگاهی و اراده معطوف به مصلحت عمومی باشند. به همین خاطر، محدوده شهروندان در دموکراسی‌های یونانی محدود بود و هر کسی را شامل نمی‌شد.^۳ از نگاه بسیاری از فیلسوفان، دموکراسی به دلیل همین فضیلت‌محوری است که بهترین نوع سیستم و نظام سیاسی شناخته شده است. در عصر مدرن، روسو بار دیگر فضیلت را وارد بنیادهای ترجیحی دموکراسی کرد. مسأله مهم دیگری که

۱. حسین بشیریه، درس‌های دموکراسی برای همه، نشر نگاه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۸۲.

۲. همان، ص ۸۳.

۳. حسین بشیریه، پیشین، ص ۱۸۱.

دموکراسی یونانی را هم‌چنان در صدر دموکراسی‌های تاریخ قرار داده است، مشارکت مستقیم مردم بود. در دموکراسی‌های یونانی گرچه بسیاری از انسان‌ها به دلیل شهروندی نبودن، بیرون از دایره انتخاب‌شدن و انتخاب‌کردن می‌ماندند؛ اما کسانی که حق مشارکت داشتند، بدون واسطه اعمال نظر و رأی می‌کردند.

پس از یونان باستان و با اضمحلال دولت‌شهرهای یونانی، نوعی دیگری از دموکراسی مشارکتی در قالب حکومت جمهوری در روم باستان ظاهر شد. گرچه در روم نیز مشارکت همگانی نبود و تنها تعداد محدودی از طبقات نسبتاً متمول جامعه حق داشتند که در مناصب مختلف دولتی کمون‌ها برگزیده شوند؛ ولی مکانیزم انتخاب صاحب‌منصبان به شیوه نسبتاً دموکراتیک صورت می‌گرفت. به همین خاطر نیز تا حدودی شباهت به دموکراسی مستقیم و مشارکتی یونانی داشت؛ زیرا آن‌ها که حق انتخاب‌شدن داشتند، بدون تبعیض بر مناصب مختلف انتخاب می‌شدند.

ب) دموکراسی لیبرال

گرچه دموکراسی در جهان غرب حتی در زمان‌های پس از مسیحیت نیز وجود داشته است و اولین پارلمان اروپایی در سال ۹۳۰ در آیسلند به وجود آمد و در آن یک مجلس فدرال به نام «آلتینگ» به صورت سالانه تشکیل می‌شد. تینگ یا پارلمان محلی در عین حال به معنای محل و مجمعی بود که مردان «آزاد» در آن به تصمیم‌گیری می‌پرداختند. در حدود سال ۱۰۷۶ «آدام دوبرم» نوشت: «این‌ها شاه ندارند فقط قانون دارند». تنها پس از قرن ۱۲ میلادی بود که تمام نشانه‌های دموکراسی در اروپا با اوج گرفتن تفتیش عقاید و هژمونیک‌شدن نظام دینی کلیسا بر همه مقدرات زندگی انسان‌ها، از جامعه رخت برپست؛ اما پس از شروع رنسانس غربی و شروع عصر مدرن، زمینه‌های ظهور لیبرال‌دموکراسی به خصوص در قرن هفدهم فراهم گردید.

جان لاک، به عنوان پیامبر لیبرالیسم، نقش اصلی را در به وجود آمدن مفهوم لیبرال‌دموکراسی داشت. از آن پس این مفهوم در برابر سوسیال‌دموکراسی مطرح شد و تا کنون به عنوان

۱. آلن دوبرنوا، دموکراسی از نظر فیلسوفان قدیم و جدید، ترجمه بزرگ نادرزاده، مجله اقتصادی-سیاسی، شماره ۶۹، ص ۲۵.

یکی از مهم‌ترین ایدئولوژی‌های سیاسی زنده جهان مطرح است. محور اساسی و بنیادین لیبرال‌دموکراسی محتوای قرارداد اجتماعی است که پیش از جان لاک به وسیله هابز مطرح شده بود؛ اما قرارداد اجتماعی هابز نمی‌توانست بنایی برای لیبرال‌دموکراسی باشد؛ چون اقتدارگرایی که در پس‌زمینه ذهنیت هابز وجود داشت و در اندیشه‌های سیاسی او نمود پیدا کرده بود، مانع از تحقق آزادی فردی می‌شد و مخالف آموزه‌های لیبرالیسم بود؛ اما قرارداد اجتماعی با قرائت جان لاک توانست مسیر لیبرال‌دموکراسی را در آستانه عصر روشنگری هموار سازد.

جان لاک با تقسیم‌بندی تاریخ سیاسی بشر به سه وضع طبیعی، جنگی و مدنی، یکی از مهم‌ترین کلان‌روایت‌های تاریخ بشر را به نام لیبرال‌دموکراسی اختراع کرد. از نظر او، وضع مدنی همان وضع انسان مدرن است؛ اما زیربنای اصلی وضع مدنی / مدرنیته، قرارداد اجتماعی است. قرارداد اجتماعی از نظر لاک نیز قرارداد انسان‌های آزاد و برابر با همدیگر بود؛ در حالی که قرارداد اجتماعی از نظر هابز به مفهوم پیمان انسان‌های گرگ‌منش با لویاتان تلقی می‌شد. همین برابری و آزادی در کلام جان لاک محتوای اصلی لیبرال‌دموکراسی را رقم زد و از آن پس ماندگار شد.

پس از جان لاک و با تکامل مفهوم لیبرال‌دموکراسی، اصول مشترک و عامی در نزد همه نظریه‌پردازان آن به وجود آمد. این اصول عبارت بودند از: اصول دموکراسی نمایندگی، انتخاب رهبران سیاسی از طریق شیوه‌های نهادی شده، حمایت دولت از آزادی‌های مدنی و سیاسی، تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی، مصون‌بودن حوزه خصوصی از مداخله دولت، پلورالیسم اخلاقی و سیاسی و فردگرایی.^۱

در واقع می‌توان گفت که اصول بنیادین لیبرال‌دموکراسی با همه قرائت‌ها، مواردی است که گفته شد.^۲ اما عصاره و درون‌مایه اصلی اصول لیبرال‌دموکراسی، انتخابات و تعیین سرنوشت عمومی بر اساس قرارداد اجتماعی است. دموکراسی لیبرال به عنوان مهم‌ترین محصول فلسفی

۱. کمال پولادی، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب/ قرن بیستم، نشر مرکز، چاپ هفتم، ۱۳۹۲، ص ۱۱۸.

۲. هم‌چنین غیر از اصول و بنیادهای دموکراسی، اجزا و مؤلفه‌های دموکراسی نیز مهم است. در باره اجزا و مؤلفه‌های دموکراسی رجوع شود به: احمد، محمدامین، مؤلفه‌های دموکراسی، فصلنامه سراج، نشریه مرکز فرهنگی- اجتماعی سراج، شماره ۲۸، ص ۲۹.

و سیاسی مدرنیته و به عنوان دیرپاترین کلان‌روایت عصر مدرن، برآیند انتخابات بوده است. به همین خاطر، نقش انتخابات در تحقق دموکراسی به خصوص دموکراسی لیبرالی بسیار مهم و حیاتی است. به عبارت دیگر، از نظر لیبرال‌ها تنها شیوه منحصر به فرد تحقق دموکراسی انتخابات است و هیچ جای‌گزینی برای آن وجود ندارد. از این رهگذر است که در عصر مدرن مسأله انتخابات و سازوکارهای پروسه انتخابات از جمله ظهور احزاب سیاسی، مسأله اصلی در فلسفه سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی است.

ج) دموکراسی رادیکال

علی‌رغم تکرر و گوناگونی نحله‌های سوسیال‌دموکراسی، دموکراسی رادیکال نزدیک‌ترین میراث‌بر آن به حساب می‌آید. دموکراسی رادیکال ماحصل اندیشه‌ده‌ها متفکر بازمانده از نسل سوسیالیسم و مارکسیسم است. این نوع دموکراسی در یک تعریف کلی عبارت است از: «مشارکت آزادانه و برابر مردم در جهت بازتولید ساختارهای سیاسی و تفسیر دوباره ساختارهای اجتماعی به عنوان یگانه بنیان دموکراسی در روابط قدرت.»^۱ این نظریه علی‌رغم نقد دیدگاه‌های مارکسیستی، در پی بازیابی هویت اشتراکی انسان است. اساساً تعقیب و بازیابی هویت اشتراکی نقد صریح لیبرال‌دموکراسی است؛ زیرا این دیدگاه همواره در پی محو هویت اشتراکی انسان در حوزه عمومی بوده است.

اما مهم‌ترین عنصر در این نظریه رادیکال بودن آن است که به معنای «خود-انقلابی» است؛ به این معنا که دموکراسی برخلاف نظریه دموکراسی مشورتی و لیبرال، بیش از آن‌که نیازمند حصول توافق همگانی و اجماع عمومی باشد، نیازمند فضای ستیزه‌جو و بی‌قرار است؛^۲ زیرا دموکراسی بر سازنده امر سیاسی است و امر سیاسی همواره مبتنی بر «خصومت بنیادین» است. خصومت بنیادین دارای دو ویژگی است: الف) منازعه و دیگراندیشی گوهر امر سیاسی است؛ بنابراین، تلاش برای زدودن آنتاگونیسم در قلمرو عمومی و تصور دستیابی به اجماع عمومی

۱. آرش فال‌اسیری، دموکراسی رادیکال و فراموشی ریشه‌ها، ص ۱، آدرس الکترونیکی: <https://pecritique.com>

۲. همان، ص ۲۱.

و توافق همگانی نه امکان‌پذیر است و نه برای دموکراسی مفید.^۱

این تفسیر رادیکال و در عین حال پارادوکسیکال از دموکراسی ناخودآگاه مفهوم تضاد دیالکتیکی در فلسفه تاریخ مارکس و هگل را در ذهن متبادر می‌سازد. از این جهت می‌توان اصالت سوسیالیستی این نظریه را به روشنی درک کرد؛ اما این نظریه از سوی دیگر بنیادهای اصلی سوسیالیسم را با نقدهای صریح و منطقی خود، درهم می‌کوبد. اقتصاد و طبقه دو مفهوم کلیدی در اندیشه سوسیالیسم هستند که از نگاه رادیکال‌دموکرات‌ها این هر دو بنیاد فروریختنی و بی‌اساس است؛ زیرا زیربنابودن اقتصاد، سیاست را بی‌پایه و روبنا می‌سازد؛ در حالی که سیاست محور حرکت تاریخ و مفهومی چون دموکراسی تنها بر بنیاد سیاست می‌چرخد و نه بر اساس اقتصاد. از طرف دیگر، مفهوم طبقه به عنوان یکی از کلیدی‌ترین بنیادهای سوسیالیسم، هیچ‌گاه مفهوم محصل و روشنی نداشته است؛ زیرا مفهوم طبقه همواره انسان‌ها را به دو بخش سرمایه‌دار و پرولتاریا تقسیم‌بندی می‌کند؛ در حالی که هیچ مرز معین و مشخصی میان این دو طبقه وجود ندارد؛ بنابراین، به جای طبقه باید به خرده‌فرهنگ‌ها و اقلیت‌های اجتماعی و سیاسی تکیه کرد.

بدین ترتیب، پیشگامان رادیکال‌دموکراسی با الهام از مفهوم استیلا و هژمونی در اندیشه آنتونیو گرامشی، دموکراسی را به عنوان یک فرایند رادیکال و خودانقلابی تعریف می‌کنند که به تحمیل اراده سیاسی یک گروه بر دیگران و سلطه اراده سیاسی بر فضای عمومی می‌انجامد. بر اساس این دیدگاه، هیچ‌کسی در عرصه عمومی و در میدان منازعه سیاسی به دلخواه خویش عقب‌نشینی نمی‌کند؛ بلکه مجبور می‌شود قیادت دیگری را بپذیرد. پس شکست هیچ‌گاه دل‌خواهی و خودخواسته نیست؛ بلکه همواره یک گروه بالاجبار گفتمان خویش را در محور تعامل قرار داده و دیگران را به حاشیه می‌راند.

در این دیدگاه به اقتضای ماهیت چپ‌گرایانه آن، انتخابات چندان جایگاه محوری و بنیادی ندارد؛ بلکه آن خصومت بنیادین و منازعه عمومی که جوهر امر سیاسی را تشکیل می‌دهد، محور تعاملات سیاسی و سلطه گفتمان‌های رقیب بر دیگری است.

۱. آرش فال‌اسیری، همان.

د) دموکراسی گفت‌وگویی / مشورتی

دموکراسی مشورتی گرچه ریشه‌های تاریخی طولانی تری دارد؛ ولی تکامل یافته‌ترین نگاه به این مقوله نگاه یورگن هابرماس، فیلسوف آلمانی است. او به عنوان وارث مکتب فرانکفورت با پس‌زمینه فکری مارکسیستی و هم‌چنین با الهام از فلسفه ایده‌آلیستی آلمانی، اندیشه انتقادی را تکامل بخشید و تفسیرهای بسی انسانی‌تر از آموزه‌های عصر مدرن ارائه کرد. در تمام آثار و آموزه‌های هابرماس، یونیورسالیسم و ایده جهان‌شمولی موج می‌زند. همین امر نوعی آرمان‌گرایی و انسان‌محوری را در تفکرات هابرماس تداعی می‌کند؛ امری که پیش از آن در اندیشه‌های عصر مدرن کم‌تر می‌توان دید.

یکی از مهم‌ترین کلیدواژه‌های فلسفه انتقادی هابرماس مفهوم دموکراسی مشورتی/گفت‌وگویی/گفتمانی است. دموکراسی مشورتی با توجه به درون‌مایه انسانی و جهان‌شمول و بنیادهای تکررگرایانه در خود، ظرفیت و مقبولیت بیش‌تر نسبت به دیگر انواع دموکراسی در کشورهای سنتی و به خصوص کشورهای سنتی پسا‌منازعه دارد. از این جهت کشور ما که به جای مفاهیم و ارزش‌های ملی به روایت عصر مدرن به شدت نیازمند رشد و توسعه ارزش‌های انسانی است، بیش‌تر پذیرای بسط مفهوم دموکراسی مشورتی خواهد بود تا دیگر قرائت‌های دموکراسی. ماهیت پلورالیستی دموکراسی مشورتی می‌تواند الگوی مناسبی برای همه کشورهای شبیه افغانستان باشد. از این رو، تفسیر دموکراسی به گونه دموکراسی گفت‌وگویی و مشورتی مناسب‌ترین الگو برای کشور ما است.

دموکراسی گفت‌وگویی هابرماسی از این جهت نیز برای ما اهمیت دارد که به نحوی مبتنی بر آرمان‌های جمعی است؛ زیرا برآیند سازوکار کارهای دموکراتیک در حوزه عمومی تبارز می‌کند؛ به این معنا که حوزه عمومی فضایی مستقل از افراد است. این انگاره تا حدودی فردگرایی عصر مدرن و لیبرال‌دموکراسی را به حاشیه می‌برد. چنین برداشتی از دموکراسی و آموزه‌های آن تا حدودی منطقی و به‌جا هم هست؛ زیرا اندیشه انتقادی و شخص‌هاربرماس پیشینه تفکرات مارکسیستی دارد و مرده‌ریگ سوسیالیسم هنوز در تاروپود اندیشه انتقادی برخاسته از

مکتب فرانکفورت وجود دارد؛ اما قرائت دیگری از دموکراسی به عنوان دموکراسی سنجیده، بار دیگر جایگاه افراد را هم‌چنان مهم می‌داند. از این نگاه، استدلال‌ها و ارجحیت‌های فردی است که شالوده یک تصمیم سیاسی جمعی و دموکراتیک را پی می‌ریزد. اساساً دموکراسی زمانی شکل منطقی و واقعی به خود می‌گیرد، که بر درکی فردگرایانه از آن تأکید گردد. از این منظر، رأی‌دهی تنها مصداق رجحان‌ها و استدلال‌های فردی و نمودی از استقلال فرد است. به همین خاطر نیز رأی‌دهی معنا پیدا می‌کند و به عنوان مهم‌ترین سازوکار دموکراتیک و تنها بنیاد دموکراتیزاسیون دانسته می‌شود.

این دیدگاه در برابر دیدگاه‌های جمع‌گرایانه‌ای شکل گرفته که پس از روسو مطرح گردید و البته هابرماس آن را تکمیل کرد؛ اما باید توجه داشته باشیم که دموکراسی بیش از آن‌که محصول تصمیمات فردی و ارجحیت‌های افراد باشد، محصول تصمیمات جمعی به عنوان «ما» است.

مفهوم دموکراسی مشورتی: علاوه بر هابرماس، «جوشا کوهن» یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان دموکراسی مشورتی است. او در تعریف دموکراسی مشورتی می‌گوید: «دموکراسی مشورتی، اجتماعی است که امور از طریق مشورت عمومی بین اعضا اداره می‌شود.»^۱

او این تعریف را بر اساس «برداشت ریمی» از دموکراسی مشورتی می‌داند و پنج ویژگی برای آن بیان می‌کند:

بیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

۱- اجتماعی مستقل و مستمر است که اعضایش استمرار این اجتماع را تا آینده‌ای نامتناهی پذیرفته‌اند.

۲- اعضای این اجتماع دیدگاه مشترکی دارند که بر اساس شروط مشترک حاصل شده و این شروط مشترک نیز برآیند مشورت همگانی است.

۳- دموکراسی مشورتی حاصل یک اجتماع تکثرگرایانه است؛ به این معنا که اعضای چنین اجتماعی در دیگر عرصه‌ها ممکن است ارجحیت‌ها، اولویت‌ها و باورهای متفاوتی داشته

۱. جوشا کوهن، مشورت و مشروعیت دموکراتیک، فصلنامه فرهنگ اندیشه، ترجمه سید علی‌اصغر سلطانی، شماره ۵، ص ۲۰۷.

باشند؛ اما در یک عرصه که می‌خواهند دیدگاه مشترک ارائه کنند، با همدیگر توافق دارند.

۴- از دیدگاه این اجتماع، تنها فرایندهای مشورتی مبنا و منشأ مشروعیت هر امری است.

۵- هر عضوی از اعضای اجتماع مشورتی می‌داند که دیگری دارای استعداد مشورت است؛

یعنی استعدادی که برای وارد شدن به تبادل جمعی استدلال‌ها و عمل بر اساس نتایج این استدلال‌های جمعی ضروری است.^۱

به گفته یکی از نویسندگان، دموکراسی شورایی یا مشورتی (Deliberative Democracy)

بر این اندیشه استوار است که اجتماعی مبتنی بر اصول دموکراتیک، تمام امور جامعه خود را از طریق مذاکره، مشاوره و گفت‌وگوی متکی به تأمل و استدلال پیش ببرد.^۲

هابرماس و دموکراسی مشورتی

چنان‌که گفتند شد، اندیشمندانی زیادی در باب دموکراسی مشورتی و یا گفت‌وگویی بحث

کرده‌اند و به بسط ادبیات این موضوع پرداخته‌اند؛ به گونه‌ای که مفهوم قرارداد اجتماعی به قرائت روسو^۳ با درون‌مایه خیر عمومی و هم‌چنین عصاره مکتب لیبرالیسم، بنیادها و شالوده‌های اساسی دموکراسی گفت‌وگویی دانسته شده است؛ اما مهم‌ترین فردی که به طور خاص در این راستا اهتمام خاص ورزیده است، هابرماس است. تز اصلی هابرماس در طرح حوزه عمومی، وجود یک استعداد رهایی‌بخش در کاربرد زبان روزمره است.^۴

هابرماس کتابی دارد تحت عنوان «شناخت و علایق انسانی» (۱۹۶۸ م) که در آن، به طور

۱. منصور میراحمدی، اسلام و دموکراسی مشورتی، نشر نی، ۱۳۸۷، چاپ اول، ص ۱۹۳.

۲. کمال پولادی، پیشین، ص ۱۵۶.

۳. روسو نخستین کسی بود که در عصر مدرن به محتوای فضیلت‌محوری قرارداد اجتماعی توجه کرد. از نگاه او در دموکراسی مبتنی بر قرارداد اجتماعی، حاکمیت از آن اراده عمومی است. اراده نیز به نظر او بر سه گونه است: اراده اکثری یا اکثریت عددی، اکثریت همگانی و صددرصدی و اراده عمومی. روسو معتقد بود که اراده اکثری یا اکثریت عددی صرف هیچ فضیلتی در متن خود ندارد و دارای ارزش نیست. به همین خاطر دموکراسی مبتنی بر اکثریت عددی صرف حامل هیچ‌گونه ارزشی نیست. اراده همگانی هم امکان‌پذیر نیست؛ اما آن چه مهم است، اکثریت مبتنی بر اراده عمومی است. اراده عمومی نیز آگاهی به خیر عمومی است. اگر آگاهی به خیر عمومی وجود نداشته باشد، دموکراسی و قرارداد اجتماعی تهی از ارزش و فضیلت است. با چنین برداشتی، روسو برای نخستین بار فضیلت را وارد دموکراسی کرد و این اندیشه هم‌چنان ادامه پیدا کرد. تا حدودی فیلسوفان مکتب انتقادی به خصوص هابرماس نیز بر همین نکته انگشت می‌گذارند.

۴. منصور میراحمدی، پیشین، ص ۲۲۶.

مفصل، به شرح فرایند زندگی انسان می‌پردازد. از نظر هابرماس، انسان نه به عنوان سوژه متعالی و فراتاریخی؛ بلکه به عنوان فاعل شناسا و سوژه اجتماعی و پویا، دارای سه نوع رابطه و به گفته او دارای سه نوع علاقه است.

۱- **علائق فنی (Technical)** که به علوم تحلیلی- تجربی و اثبات‌گرایان شکل می‌دهد و هدف اصلی آن کنترل است.

۲- **علائق عملی (Practical)** یا تفاهمی و ارتباطی که به دانش هرمنوتیکی و تأویلی منجر می‌گردد و هدف اصلی آن تفهم و تفاهم است.

۳- **علائق رهایی‌بخش (Emancipatory)** که بنیان شناخت انتقادی است و هدف اصلی آن ایجاد دگرگونی و در نهایت نیل به رهایی است.^۱

بر اساس سه نوع رابطه فوق، انسان دارای سه نوع کنش ارتباطی نیز است. نخستین نوع آن مربوط به عصر پوزیتویسم منطقی است که در عصر مدرن رشد کرد و منجر به حاکمیت تکنولوژی در زندگی انسان شد. مفهوم این گفته این است که تکنولوژی نه تنها در قامت صنعت و دست‌ساخته‌های بشری؛ بلکه به عنوان فضای تکنیکی، کل روابط اجتماعی و حتی فضای روانی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار داد. تعامل پروگرامیک تنها یک نمونه از این فضای تکنولوژیکی و خشک عصر مدرن است. تأسیس ۱۳۹۴

دومین نوع از کنش ارتباطی نیز منجر به رشد و توسعه تفسیر و تفهم گردید. نخستین ریشه‌های اندیشه انتقادی، به خصوص نقد مدرنیته، از همین جا شروع شد. نگاه‌های تفسیری و هرمنوتیکی که با کسانی چون ماکس وبر، پیش از هابرماس شروع شده بود، در پی حل این مسأله بود که چگونه می‌توان فضای بی‌روح مدرنیته را با فهم و درک دیگری تلطیف کرد؟ فردگرایی مفرط عصر مدرن باعث تنهایی انسان شده بود و این مسأله می‌طلبید که نوعی همگرایی (Integration) از طریق گفت‌وگو و مفاهیم عمومی به وجود آید. گفت‌وگو از راه‌های گوناگون ممکن است؛ اما بدون شک یکی از مهم‌ترین طرق گفت‌وگو، انتخابات آزاد

۱. تام باتامور، مکتب انتقادی، ترجمه محمود حسابی، نشر پرستش، ۱۳۷۳، ص ۷۵.

در جامعه متکثر و آزاد است. اگر در جامعه‌ای انتخابات آزاد و با اصول دموکراتیک وجود نداشته باشد، گفت‌وگو و مفاهمه نیز امکان‌پذیر نخواهد بود. اما هدف هابرماس تنها گفت‌وگو و مفاهمه نیست؛ بلکه او می‌خواهد انسان به رهایی و به عبارت دیگر به «وضعیت کلامی آرمانی» برسد.

رهایی بشر و به عبارتی آزادی نهایی، تنها از طریق علایق رهایی‌بخش ممکن است. این نوع کنش و ارتباط، بنیاد اندیشه انتقادی هابرماس را شکل می‌دهد که در کتاب مهم او با عنوان «جهانی‌شدن و آینده دموکراسی/ منظومه پساملی» شرح داده شده است. از نگاه هابرماس، رهایی به عنوان شهروندی جهانی در صورتی امکان‌پذیر است که گفت‌وگو و مشاوره در سطح فراتر از عرصه ملی/سیستم و در مقیاس جهانی و «زیست‌جهان» انسان صورت گیرد. او در واقع می‌خواهد با مطرح کردن مفهوم ارتباط رهایی‌بخش، حوزه عمومی را از سطح ملی به جهانی گسترش دهد؛ زیرا در سطح ملی و نظام حاکمیت، تنها ایدئولوژی ناسیونالیسم، به عنوان مهم‌ترین فرآورده سیاسی عصر مدرن است؛^۱ اما با گسترش حوزه عمومی در مقیاس جهانی و جهان‌وطنی، حاکمیت از آن منطبق انسانی است.

حاکمیت منطق انسانی در واقع نوعی زایش حقیقت است که از طریق گفت‌وگو، مذاکره و مشاوره همگانی به دست می‌آید. حقیقت به عنوان امری که در گفتمان مدرنیته به محقق رفته بود، بار دیگر از این طریق و در گفتار هابرماسی ظهور می‌کند. بدین ترتیب دموکراسی‌ها با روند جهانی‌شدن و گسترش ارتباطات جهانی، با همدیگر پیوند می‌خورند و در آن‌ها تنها یک چیز برساخته می‌شود که همان حقایق و گفتارهای آرمانی است.

فرایند انتخابات یکی از مهم‌ترین سازوکارهای رسیدن به جهان‌وطنی و شهروندی جهانی و دموکراسی است که در آینده ظهور می‌کند. دموکراسی زمانی ارزش دارد که زمینه‌ساز حاکمیت منطق و وضعیت کلامی آرمانی و در نهایت زمینه‌ساز رهایی انسان باشد. این امر از نگاه هابرماس زمانی امکان‌پذیر است، که دموکراسی در سطح جهانی گسترش یابد و تنها گفت‌وگو، مذاکره و مشاوره همراه با استدلال تعیین‌کننده باشند و همه چیز از طریق تفهم و منطق انسانی

۱. مسعود پدram، وضع آرمانی بیان/ مروری بر آرای هابرماس، مجله کیان، شماره ۳۲، ص ۴۳.

انتخابات؛ مجرای تحقق دموکراسی

اکنون به مهم‌ترین پرسشی می‌رسیم که در ابتدا مطرح شد. به راستی نسبت دموکراسی و انتخابات و رابطه آن دو چه نوع نسبت و رابطه‌ای است؟ این پرسش در وهله نخست مانند همان پرسش، از اصالت مرغ و تخم مرغ به نظر می‌رسد. در مورد نسبت انتخابات و دموکراسی این پرسش مهم است که آیا دموکراسی اصل و غایت آرمان‌های بشری است یا انتخابات آزاد، عادلانه و دموکراتیک؟ زیرا وقتی دقیق به محتوای دموکراسی می‌اندیشیم، چیزی جز آزادی و به گفته هابرماس، رهایی بشر، نیست. انتخابات و مشارکت، سیاست انضمامی شدن همین آزادی و رهایی است؛ اما از سوی دیگر، وقتی به انتخابات می‌اندیشیم، تنها راه و وسیله برای رهایی بشر است. از این جهت پرسش از نسبت دموکراسی و انتخابات هم پیچیده است و هم مهم.

در پاسخ به این پرسش، در این نوشتار می‌خواهیم به این موضوع پردازیم که دموکراسی با تمام پیچیدگی‌ها و تعاریفی که دارد، به عنوان یک آرمان تاریخی، نیازمند مکانیزم‌های عملی برای تحقق و انضمامی شدن است. تنها مکانیزمی که می‌تواند دموکراسی را تحقق بخشد، فرایند انتخابات است.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

انتخابات به عنوان یک مقوله، ریشه در مفهوم دموکراسی دارد و به بنیادهای فلسفی دموکراسی بر می‌گردد؛ اما آنچه امروزه مهم است، انتخابات به مثابه یک پروسه و فرایند است. مشکلی که در همه کشورهای دنیا در باره انتخابات و یا پس از انتخابات بر می‌خیزد و دموکراسی‌های جهان را با چالش مواجه می‌سازد، سازوکارهای نهفته در پروسه انتخابات است، نه مفاهیم نهادینه‌شده در مقوله انتخابات. از این منظر، انتخابات فرایندی است که دارای مراحل مختلفی است: ثبت نام شرکت‌کنندگان در انتخابات، اخذ کارت رأی‌دهی، تعیین صلاحیت نامزدان، مبارزات انتخاباتی و تبلیغات، حضور مردم در پای صندوق‌های رأی، شمارش آراء، نظارت انتخاباتی و رسیدگی به تخلفات و اختلافات انتخاباتی از مهم‌ترین مراحل این پروسه

سرنوشت‌ساز است. این فرایند در کشورهای مختلف تا حدودی متفاوت و گوناگون است که به نظام‌های انتخاباتی کشورها بر می‌گردد. این موضوع در کشورهای پسامنازه و در حال گذار، پیچیده‌تر و بغرنج‌تر است. جدال‌ها و جنجال‌های انتخاباتی در کشورهای مختلف بحران‌زده، در بسیاری از مواقع، آن کشورها را به منازعه دوباره سوق داده است. مکانیزم‌های معیوب در فرایند انتخابات در کشورهای در حال گذار همواره این خطر را متوجه این کشورها می‌سازد، که ممکن است دوباره در ورطه بحران و منازعه بیفتند.

تاریخ تکامل انتخابات

اما باید یادآوری کرد که جنجال‌های پسانتخاباتی در کشورهای بحران‌زده و در حال گذار، بیش‌تر ریشه در ناپختگی روندهای دموکراتیک و نهادینه‌نشدن فرهنگ دموکراسی در این کشورها دارد. از همین رو، انتخابات به مثابه یک پروسه، از وقتی که تبدیل به نظام‌های انتخاباتی گردید، مراحل مختلفی را طی کرده است. تاریخچه و گذشته انتخابات نیز این مسأله را به خوبی روشن می‌کند. نخستین مرحله انتخابات مربوط به عصر پیش از انقلاب‌های سیاسی اروپایی است. در این مرحله تنها شهروندی و حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن با معیارهایی چون وابستگی طبقاتی؛ از قبیل اشراف‌زادگان، روحانیان، صنعت‌گران، تاجران و زمین‌داران بود. دومین مرحله مربوط به دوره شکل‌گیری نظام‌های انتخاباتی بود. در این دوره، قوانین مربوط به انتخابات و آزادی‌های سیاسی به وجود آمده بود؛ اما هنوز سیاست در انحصار طبقه ثروت‌مند جامعه بود؛ زیرا عصر رشد فلسفه سودمندی‌گرایان بود. در مرحله سوم بود که پس از نظام‌های انتخاباتی، حوزه‌های انتخاباتی به وجود آمد. در این مرحله تا حدودی نخبگان دانشگاهی و صاحبان دانش نیز وارد کارزارهای انتخاباتی شدند؛ اما در مرحله چهارم بود که توده‌ها نیز نقش اساسی در انتخابات یافتند و وارد پروسه‌های مشارکت سیاسی گردیدند. اما مرحله پنجم همان چیزی است که اکنون وجود دارد و انتخاب‌شدن و انتخاب‌کردن، حق همگانی به شمار می‌رود.^۱ در این مرحله، سعی می‌گردد در کشورهای دموکراتیک حداقل

۱. محمد گلاب‌چی، جایگاه انتخابات در فرایند سیاسی، مجله مصباح، شماره ۵۳، صص ۷۱-۷۲.

شرایط برای انتخاب‌کنندگان و هم‌چنین انتخاب‌شوندگان در نظر گرفته شود، تا همگانی شدن پروسه انتخابات تأمین گردد؛ امری که به نظر می‌رسد درون‌مایه اصلی دموکراسی است.

اکنون با توجه به تاریخ پرفرازونشیب انتخابات، می‌توان بهتر درک کرد که انتخابات چه نسبتی با دموکراسی دارد و چرا در کشورهای در حال گذار همواره دچار مشکل می‌گردد. اکنون اگر در کشورهای صاحب دموکراسی‌های استوار، مشکل حادی پس از برگزاری انتخابات‌ها به وجود نمی‌آید؛ اما در کشورهای بحران‌زده همواره این مشکل وجود دارد، دلیلش ریشه‌های ناقص فرهنگ دموکراسی در این کشورها است. حتی در جهان غرب نیز کشورهای اندکی به تکامل دموکراسی دست یافته‌اند که عبارتند از چهار کشور بریتانیا، بلژیک، سوئیس و فرانسه.^۱

انتخابات به عنوان یک فرایند، از جهت دیگر نیز روند دموکراسی را دچار مشکل می‌سازد و آن کارکرد انتخابات است. بدون شک کاکرد نهایی انتخابات نهادینه‌سازی دموکراسی است؛ اما در نتیجه مستقیم انتخابات موضوعات مختلفی برشمرده شده است. پنج مورد «حاکمیت مردم»، «البرالیسم»، «توسعه فردی»، «اجتماع» و «برابری» از مهم‌ترین ارزش‌هایی شمرده شده‌اند که رابطه مستقیم با تحقق دموکراسی واقعی دارند و از کارکردهای مستقیم انتخابات هستند.^۲ هم‌چنین موضوعاتی چون گردش نخبگان، شکل‌گیری نهادهای سیاسی، تحقق اراده شهروندان، مشروعیت نظام سیاسی، ارزیابی توزیع عادلانه قدرت، سامان‌دهی روابط متقابل جامعه و دولت ... از کارکردهای انتخابات دانسته شده است.

همان‌گونه که می‌بینیم، ارزش‌ها و کارکردهای فوق هرکدام رابطه مستقیم با فرهنگ و زندگی مدنی جوامع دارد. تا زمانی که فرهنگ دموکراتیک نهادینه نشده است، همواره فرایند انتخابات و در نتیجه دموکراسی‌های نوپا، دچار مشکل و حتی عقب‌گرد به دوره بحران خواهد شد. نمونه‌های فراوانی از بازگشت به دوره بحران در کشورهای پسمانزعه وجود دارد. حتی چه بسا در کشورهایی که هنوز فرهنگ غیر دموکراتیک حاکم است، انتخابات نتیجه عکس می‌دهد

۱. محمد گلاب‌چی، همان، ص ۷۲.

۲. ریچارد رز و دیگران، دایره‌المعارف بین‌المللی انتخابات، ترجمه محمدتقی دلفروز، نشر میزان، ۱۳۹۰، چاپ اول، ص ۵۳۳، ذیل اصطلاح «کارویژه‌های انتخابات».

و مانع تحقق دموکراسی می‌شود.^۱ زمانی که انتخابات به عنوان یک آیین، برای مشارکت نمادین و سمبلیک و یا برای تحکیم پدرسالاری‌های جدید و یا برای متوقف‌ساختن گروه‌ها و احزاب آزادی‌خواه برگزار می‌گردد، در واقع نوعی تشییع برای تابوت دموکراسی است. فرایندهای معیوب انتخابات و فقدان فرهنگ دموکراتیک؛ به خصوص در کشورهایی که دچار شکاف‌های قومی، مذهبی، زبانی و فرهنگی است، باعث تشدید این شکاف‌ها و سبب منحرف‌کردن پروسه دموکراسی‌سازی (Democratization) و یا بازگشت به دوره بحران و حتی در مواردی ممکن است سبب تولید بحران جدید گردد.

اما پرسش این است که چه راهکاری برای بهبود تقویت فرهنگ دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک و در نهایت تقویت بنیادهای انتخابات آزاد و عادلانه وجود دارد؟ یکی از پاسخ‌ها و شاید مهم‌ترین پاسخ برای این پرسش می‌تواند رشد فرهنگ گفت‌وگو، مذاکره و مفاهمه باشد؛ اما رشد فرهنگ گفت‌وگو و مفاهمه که برآیند منطقی آن اجماع و توافق بر سر ارزش‌های انسانی است، از راه‌های گوناگون امکان‌پذیر است. تقویة نهادهای مدنی، رشد آموزش و تحصیل، رشد انجمن‌ها و جمعیت‌ها، همگانی‌کردن فرصت‌ها و ارزش‌ها و در نهایت توزیع عادلانه خدمات عمومی، از راه‌های ممکن برای رسیدن به اجماع از طریق مفاهمه و گفت‌وگوست؛ اما آنچه مربوط به بحث ما می‌شود، وجود احزاب سیاسی است. اگر رشد حوزه عمومی و دموکراتیک‌شدن وضعیت جامعه را هدف غایی فرض کنیم و انتخابات را یکی از راه‌های رسیدن به چنین وضعیتی بدانیم، بدون شک وجود احزاب سیاسی و رقابت‌های آزادانه حزبی، مهم‌ترین راه برای برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه است. انضمامی‌ترین موجودیت‌هایی که می‌توانند راه دموکراسی را از طریق برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه هموار سازد و به سالم‌سازی فرایندهای انتخابات کمک کند، احزاب سیاسی هستند. احزاب سیاسی - به قول معروف در عالم سیاست - چرخ‌دنده دموکراسی هستند و بدون آن‌ها تحقق دموکراسی ناممکن است.

۱. ریچارد رز و دیگران، همان، ذیل موضوع «دموکراسی و انتخابات»، ص ۲۴۲.

احزاب سیاسی و انتخابات

پدیده حزب سیاسی، پدیده جدید است و در بستر دموکراسی ظهور کرده است. به بیان دیگر، حزب سیاسی از ثمرات دموکراسی نمایندگی است و در عین حال، در نهادینه شدن و تحکیم اصول دموکراسی نقش مهم را بازی کرده است. حزب با این مفهوم، سابقه طولانی در تاریخ ندارد. تا سال ۱۸۵۰ میلادی در هیچ کشوری از جهان، به جز ایالات متحده آمریکا، حزب سیاسی به مفهوم نو وجود نداشت و در سال ۱۹۵۰ احزاب سیاسی در تمام کشورهای جهان فعالیت می کردند. احزاب سیاسی همزمان با آیین های انتخاباتی و پارلمانی تولد یافتند و به مرور در تمام کشورها توسعه پیدا کردند. احزاب در ابتدا به شکل کمیته های انتخاباتی ظاهر شدند که می خواستند از یک سو حمایت افراد سرشناس را از چهره های سیاسی جلب کنند و هم چنین منابع مالی انتخابات را تأمین می کردند.^۱

حزب معادل کلمه پارتی (Party) است که تعاریف متعددی از آن ارائه شده است. یکی از محققان علوم سیاسی، با توجه به مؤلفه های تشکیل دهنده ساختار احزاب سیاسی، می نویسد: حزب سیاسی گردهمایی پایدار گروهی از مردم است که دارای عقاید مشترک، تشکیلات منظم و با پشتیبانی مردم برای به دست آوردن قدرت سیاسی از راه های قانونی مبارزه می کند.^۲

بنیاد اندیشه

حزب سیاسی (Political Party) معمولاً تألیف ویژگی هایی چون رسمی بودن، در پی تحقق اهداف کلان و مصالح عمومی بودن، متشکل بودن و در دوره حکومت های معینی بودن و مهم تر از همه، در پی کسب قدرت سیاسی بودن، شناخته می شود.^۳ با این اوصاف، احزاب سیاسی از گروه های ذی نفوذ، گروه های همسود، گروه های فشار و لابی متمایز می شوند؛ زیرا گروه های نفوذ، گروه های همسود، گروه های فشار و لابی ها هم در پی اهداف کلان نیستند و هم نوعاً غیر رسمی اند و هم در پی تأثیرگذاران بر قدرت سیاسی هستند، نه در پی کسب قدرت سیاسی. این گونه گروه ها در همه ادوار و اکثر حکومت ها وجود داشته و دارند. لابی ها در حوزه

۱. موریس دورژه، اصول علم سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت پناهی، نشر بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۸۶، ص ۱۶۲.

۲. عبدالرحمان عالم، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، چاپ بیست و ششم، ۱۳۹۰، ص ۳۴۵.

۳. همان.

قانون‌گذاری فعال هستند و گروه‌های نفوذ و فشار در همه عرصه‌ها در پی تحقق اهداف متعلق به اعضای خود فعال می‌باشند.^۱

این‌که چه عواملی سبب پیدایش احزاب سیاسی گردیده است، سه نگرش عمده‌ای چون «نگرش توسعه و نوسازی»، «نگرش کمونیستی» و «نگرش انتخاباتی» مطرح است که هر کدام شواهد و دلایل خاص خود را دارند.^۲

بر اساس نگرش اول، نوسازی و توسعه اقتصادی در جامعه، سبب تخصصی شدن معیشت و اشتغال می‌گردد؛ بنابراین، قشریندی جامعه به کارفرما و کارگر و طبقات اجتماعی و اقتصادی، موجب پیدایش گروه‌های منافع می‌شود و همین تحول، عامل پیدایش گروه‌های سازمان‌دهنده و احزاب سیاسی است.

بر اساس نگرش کمونیستی، تضاد طبقاتی عامل اصلی پیدایش احزاب سیاسی است؛ چون هر حزب در پی حمایت از منافع گروه خاصی است. از این منظر، طبقه کارگر وقتی در قالب حزب سیاسی مدافع طبقه محروم تاریخ قرار می‌گیرد، انقلاب رهایی‌بخش و حرکت تاریخی پرولتاریا برای رهایی بشر و تحقق کمون نهایی صورت می‌گیرد.

اما موریس دوورژه می‌گوید زمانی که دموکراسی به وجود آمد، مستلزم انتخابات بود و این امر نیاز به مشارکت مردم داشت. مشارکت سیاسی مردم هم مستلزم عضویت در احزاب سیاسی بود. مشارکت سیاسی از مجرای معرفی نامزدهای انتخاباتی، سازوکارهای مشارکت و ارائه پلان و تعیین اهداف کلان به منظور دست‌یافتن به قدرت سیاسی، جز از طریق حزب سیاسی امکان‌پذیر نبود؛ لذا احزاب سیاسی در چنین بستری شکل گرفتند.^۳

آنچه از تعریف و شرح فضای شکل‌گیری احزاب سیاسی در غرب به دست می‌آید، نقش احزاب سیاسی در انتخابات و در نهایت در تحقق دموکراسی بی‌بدیل است. هیچ گزینه و راه دیگری، جز از طریق احزاب سیاسی، برای رقابت‌های انتخاباتی، تجمیع خواست‌ها و مطالبات

۱. عبدالرحمان عالم، پیشین، ص ۳۶۰.

۲. یادداشت دری عبدالرحمان عالم به عنوان «مبانی علم سیاست».

۳. موریس دوورژه، پیشین، ص ۱۶۲.

مردم، کسب، سامان‌دهی، توزیع و بالانس کردن قدرت از طریق اپوزیسیون‌های سیاسی حزبی امکان ندارد.

مفهوم حزب امروزه نسبت به گذشته بسیار تغییر کرده است. در گذشته حزب به معنای تجمعی از مردم بود که با ایدئولوژی مشخص و سازمان‌دهی لازم برای کسب قدرت، مبارزه می‌کند؛ اما امروزه فلسفه تشکیل حزب بیش از آن‌که معطوف به کسب قدرت باشد، به تلفیق و تجمیع خواست‌ها و مطالبات مردم توجه دارد. از همین جهت است که در کشورهای دموکراتیک، تنها دو حزب وجود دارد؛ ولی در کشورهای دچار منازعه مثل افغانستان، گاهی ۱۲۰ حزب ظهور می‌کنند؛ چون در کشورهای دارای دموکراسی ثابت و مستحکم، خواست‌ها و مطالبات مردم منسجم و سازمان‌یافته است؛ در حالی که در کشورهای مثل افغانستان، خواست‌ها و مطالبات به قدری پراکنده و گاهی بی‌معنا است که دو و یا چند حزب محدود، قادر به تجمیع و تألیف منافع مردم نیستند. در هر صورت، نقش احزاب سیاسی به عنوان چرخ‌دنده‌های ماشین دموکراسی مهم و اساسی است؛ به گونه‌ای که هیچ بدیلی برای احزاب سیاسی در جهت تحقق انتخابات وجود ندارد، همان‌گونه که هیچ بدیلی برای انتخابات در راستای تحقق دموکراسی وجود ندارد.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

نتیجه

در شرحی که بر انواع دموکراسی؛ به خصوص دموکراسی گفت‌وگویی رفت، به صورت ضمنی نکته ظریفی مضمّن بود. گرچه پرسش نخستین ما از نسبت دموکراسی و انتخابات بود و گفته شد که انتخابات به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق دموکراسی است. هم‌چنین گفته شد که وجود انضمامی احزاب سیاسی که بر سازنده آیین نمادین انتخابات در یک جامعه دموکراتیک هستند، نقش چرخ‌دنده دموکراسی را بازی می‌کنند. نکته‌ای که می‌خواستیم بدان برسیم، این است که گرچه احزاب سیاسی و انتخابات در کنار دیگر مؤلفه‌ها و سازه‌های دموکراسی مطرح هستند؛ اما نه دموکراسی هدف غایی بشر است و نه انتخابات به مثابه یک

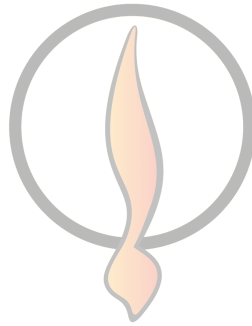
۱. عبدالرحمان عالم، پیشین، ص ۳۴۵.

منابع

آیین مقدس و کلان‌روایت بی‌چون و چرا. تمام این فرایندها اگر به رهایی بشر در حوزه عمومی و وضعیت آرمانی کلامی و در نهایت به رهایی بشر منجر نگردد، هیچ ارزشی نخواهد داشت. تمام تلاش فیلسوفان عصر جدید؛ به خصوص کسانی که به دموکراسی گفت‌وگویی و مشورتی می‌اندیشند، به دنبال آن هستند که تعریفی از دموکراسی ارائه دهند که مفاهیم و توافق عمومی به عنوان فضیلت‌های نهایی در متن آن قرار داشته باشند. از این نگاه، وجود و رقابت احزاب سیاسی، به عنوان موجودیت‌های سیاسی، نه تنها مکانیزمی برای رقابت و تحقق انتخابات؛ بلکه نوعی گفت‌وگو و جدال کلامی در راستای سلطه منطبق حقیقت است. رقابت احزاب سیاسی و سپس مبارزات انتخاباتی تنها شکلی از گفت‌وگو، مفاهیم، مذاکره و مشاوره است که برآیند آن تحقق دموکراسی و سرانجام رهایی و هژمونیک‌شدن حقیقت است.

۱. فال‌اسیری، آرش، دموکراسی رادیکال و فراموشی ریشه‌ها، آدرس الکترونیکی: <https://pecritique.com>
۲. دوبنوا، آلن، دموکراسی از نظر فیلسوفان قدیم و جدید، ترجمه بزرگ نادرزاده، مجله اقتصادی-سیاسی، شماره ۶۹.
۳. باتامور، تام، مکتب انتقادی، ترجمه محمود حسابی، نشر پرستش، ۱۳۷۳.
۴. کوهن، جوشا، مشورت و مشروعیت دموکراتیک، فصلنامه فرهنگ اندیشه، ترجمه سید علی‌اصغر سلطانی، شماره ۵.
۵. بشیریه، حسین، درس‌های دموکراسی برای همه، نشر نگاه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۶. رز، ریچارد و دیگران: دایره‌المعارف بین‌المللی انتخابات، ترجمه محمدتقی دلفروز، نشر میزان، ۱۳۹۰، چاپ اول، ذیل اصطلاح «کارویژه‌های انتخابات».
۷. دانش، سرور، حقوق اساسی افغانستان، انتشارات دانشگاه ابن سینا، ۱۳۹۳، چاپ سوم.
۸. عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، چاپ بیست و ششم، ۱۳۹۰.
۹. پولادی، کمال، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب/ قرن بیستم، نشر مرکز، چاپ هفتم، ۱۳۹۲.
۱۰. احمد، محمدامین، مؤلفه‌های دموکراسی، فصلنامه سراج، نشریه مرکز فرهنگی-اجتماعی سراج، شماره ۲۸.
۱۱. گلاب‌چی، محمد، جایگاه انتخابات در فرایند سیاسی، مجله مصباح، شماره ۵۳.
۱۲. پدرام، مسعود، وضع آرمانی بیان/ مروری بر آرای هابرماس، مجله کیان، شماره ۳۲.

۱۳. میراحمدی، منصور، اسلام و دموکراسی مشورتی، نشر نی، ۱۳۸۷، چاپ اول.
۱۴. دوورژہ، موریس، اصول علم سیاسی، ترجمہ ابوالفضل قاضی شریعت پناہی، نشر بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۸۶.
۱۵. یادداشت دری عبدالرحمان عالم به عنوان «مبانی علم سیاست».



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴